

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

از جمله تنبیهاتی که در باب علم اجمالی گفته می شود، دو تا تنبیه است که مشابه هم هستند از جهتی. یکی را اینجا می گوئیم یکی را بعد از تنبیه دیگر.

آن تنبیهی که در اینجا گفته می شود در تجزیه علم اجمالی در دو امر طولی، دو امری که در عرض هم نیستند، در طول هم هستند. و مطلبی که انشاء الله بعد گفته می شود تجزیه علم اجمالی در امور تدریجی. فرض کنید مثلاً می داند یا امروز که اول ماه است فرض کنید این روزه برایش واجب است یا پنجم ماه؛ در امور تدریجی. در یک زمان واقع نمی شوند. طبیعتاً باید در دو زمان واقع بشوند.

پس یک بار بحث از تجزیه علم اجمالی در امور دفعی هستیم و یک بار هم در امور تدریجی.

این تنبیه یازدهم را مرحوم استاد در این جهت قرار دادند. بعد مقدمات توضیحی فرمودند برای محل کلام. عرض کردیم چون برنامه این است برای مراجعه آقایان متن کتاب را متن مصباح را محل بحث قرار دادیم که مراجعه اسهل بشود.

در امور تدریجی به قول ایشان در امور طولی، مثال می زنند کما لو علمنا بوقوع النجاسة فی الماء او التراب؛ یا این ظرف آب نجاستی واقع شده یا قطعه خاکی که آنجاست، مع انحصار الطهور بهما؛ یعنی فرض هم این است که فرض کنید در یک اتاقی هست، راه خروجی هم ندارد حالا یا زندانی یا غیر زندانی، فقط آبی هست و خاکی، و یکی نجس شده. آیا در اینجا این علم اجمالی منجز است و علی تقدیر تجزیه چه کار باید بکند؟

اگر علم اجمالی منجز باشد، یعنی هم آب نجس است هم خاک. حکم به نجاست هر دو می کنیم. اما این که چه کار بکند؟ یعنی آیا خودش را فاقد الطهورین بداند، حکم فاقد الطهورین بر آن بار می شود یا اینکه احتیاط کند جمع بکند، هم تیمم را بگیرد هم وضو بگیرد. کیفیت احتیاط مع تجزیه علم اجمالی به این است که هم وضو بگیرد هم تیمم بکند. یا نه فاقد الطهورین است.

س: آن جوری که قطعاً نجس می شود دیگر

ج: چه قطعاً نجس می شود؟

س: قطعاً بدنش نجس می شود دیگر، اگر بخواهد احتیاط بکند

ج: قطعاً که نه، چون آن با خاک که نجس نمی شود، با آب هم ملاقات با احد الاطراف است. ملاقات با احد الاطراف موجب نجاست نمی شود.

علی ای حال یا اینجا فاقد الطهورین است. هم تعهد دارد به نجاست آب، هم تعهد دارد به نجاست خاک، پس فاقد الطهورین است. در باب فاقد الطهورین خوب دقت کنید بحث را از دو زاویه؛ چون یک مقداری شاید در کلمات اصحاب یا بعضی از اصحاب واضح نباشد، در فاقد الطهورین اصولاً دو بحث دارد؛ یکی اینکه الان چه کار بکند، مثلاً به اینکه نماز نخواند یا نماز را همین طور بدون طهارت بخواند. این وظیفه فعلی اوست. دوم اینکه بعد از اینکه حالا فرض کنید یک طهور پیدا کرد، آیا قضاء بکند یا نکند؟ یعنی دو سنخ، دو جهت بحث است. یکی حکم وظیفه اش در وقت که فاقد الطهورین است. در یک اتفاقی زندانی شده نه آب هست نه خاک هست. و بحث دوم حکمش ما بعد وقت؛ آیا قضا بر او واجب هست یا قضا بر او واجب نیست.

خب طبیعتاً طبق تصویری که اصحاب ما دارند، یا فتوا به وجوب می دهند، مثلاً می گویند واجب است نماز بلا طهارت بخواند یا حرام است نماز بخواند. یا فتوی به یعنی فتوا نمی دهند احتیاط و جویی می کنند، یا مثلاً اباحه. چه در وقت، و چه در خارج وقت. البته خب می شود این جور هم گفت که مثلاً نماز بر او واجب نیست اما در خارج وقت يجب القضاء یا علی الاحوط وجوباً قضاء. حالا اختلافی که دارند سر این موضوع.

علی ای حال کیف ما کان این مسئله ای است که ایشان متعرض است.

آن وقت وجه اشکالش هم این است، لو جرت اصاله الطهاره فی الماء؛ البته ما در مقدمه یعنی در کل این بحث علم اجمالی عرض کردیم مبانی اصحاب در تجیز علم اجمالی نکاتش مختلف است. مرحوم استاد وفاقاً للنائینی تعارض اصولی می دانند. آن وقت در اینجا ایشان می فرمایند که تعارض اصول ندارد؛ چون اگر اصاله الطهاره در آب جاری بشود، آنوقت دیگر احتیاجی به اصاله الطهاره در تراب ندارد. چون اگر آب طاهر بود، حتی اگر تراب هم اصاله الطهاره باشد جای تمسک، یعنی جای تیمم نیست، نکته ای برای تیمم وجود ندارد. فانه لو جرت اصاله الطهاره فی الماء لا تصل النوبة الى جريانها فی التراب، اذ لا اثر له، لعدم جواز التيمم مع وجود الماء الطاهر؛ این عدم جواز شاید مراد ایشان تکلیف باشد و مراد ایشان وضع باشد. یعنی تکلیفاً جایز نیست، حرام است تیمم بکند یا تیممش باطل است. عدم جواز یعنی لعدم صحة التيمم.

.....
علی ای حال در کلمات ایشان یک مقداری البته انشاء الله مال مقرر باشد، یک مقداری اصطلاح درست به کار برده نشده است. لعدم جواز التیمم مع وجود الماء الطاهر فهل يكون مثل هذا العلم منجزاً، آن وقت تأثیر تنجیزش هم بعد می آید. و تساقط الاصول فی اطرافه، این تساقط اصول تفسیر مرحوم استاد از تنجیز علم اجمالی است. وفاقاً لاستاده مرحوم نائینی.

او یجری الاصل فی الماء لتقدم رتبته، چون اصول طولی هستند در ماء، تیمم در طول آب است. علی الاصل الجاری فی التراب، ولا يكون الاصل الجاری فی التراب معارضاً للاصل الجاری فی الماء لعدم كونه فی رتبته؛ چون در رتبه آن نیست معارض هم نیست. فتجری اصالة الطهارة فی الماء بلا معارض؛ و نکته تنجیز علم اجمالی هم همین است. پس بنابراین می تواند نه اینکه می تواند، و بنابراین باید وضو بگیرد و جای استعمال خاک نیست.

این علی تقدیر که بگوئیم علم اجمالی منجز نیست.

و علی تقدیر التساقط؛ تساقط در اینجا به معنای تنجیز علم اجمالی. اما اگر علم اجمالی منجز باشد، فهل يحكم بكون المكلف فاقدا للطهورين، عرض کردیم طهور به فتح طاء ما يتطهر به و به ضم طاء به معنای طهارت است. لا صلاة الا بالطهور، آن صحیحش طهور است یعنی طهارت. و عرض کردیم احتمال می دهیم این لفظ عبری باشد، عربی نباشد. طهر عربی است، طهور عبری باشد.

و اما طهور در لغت عرب بوده، بعد البته توسعه داده شد. مثل وضو وضوء، سحور و سُحور، سُحور یعنی سحری خوردن، سحور یعنی آن غذایی که انسان سحر می خورد، آن چیزی که سحر می خورد. و عرض هم کردیم بعدها خیلی توسعه بیشتری پیدا شد. مثلاً نُشوء و نُشوء. نُشوء یعنی انسان چیزی را دوابی را داخل در بینی بکند. نُشوء آن دوابی است که داخل بینی می کنند. پس بنابراین انزلنا من السماء ماء طهوراً؛ این طهور یعنی ما يتطهر به. حالا ما يتطهر به هم گفته می شود، الطاهر فی نفسه هم مطلقاً گفته شده. چیزهای دیگری هم گفته شده که جایش اینجا نیست.

فهل يحكم بكون المكلف فاقدا للطهورين، در همان روایت دارد التراب احد الطهورين، لا صلاة الا بطهور بخوانید. یکی به ضم است یکی به فتح است.

او بوجوب الجمع بين الوضوء و التيمم عليه تحصيلاً للطهارة اليقينية. وجوه

و التحقيق؛ ان يقال، آن مطلبی را که ایشان در اینجا آوردند به قول خودشان به عنوان تحقیق این است که باید نگاه کنیم آن اثری را که راجع به خاک است چیست. مثلاً الان می دانیم یا در این اتاق این آقا زندانی است، یک مقدار آب دارد یک مقدار خاک. می داند که یا نجاست در آب افتاده یا در خاک. چون در باب علم اجمالی تجیزش ترتیب اثر عملی است. توضیحاتش را دادیم. باید ببینیم آن اثر عملی که اینجا بر تراب است چیست.

ان التراب المحتمل نجاسته تارة لا يكون لطهارة اثر شرعی فی عرض الاثر الشرعی لطهارة الماء و كان الاثر الشرعی لطهارة جواز التیمم فقط؛ اثر شرعی که تراب دارد، اینجا هم باز جواز تعبیر کرده. عرض کردیم ظاهرش این است که مراد ایشان وضعی باشد. باز هم توضیح خواهم داد.

الذی لیس فی مرتبة طهارة الماء، كما اذا كان التراب، مثلاً مال الغیر، ولم يأذن فی السجدة علیه، چون سجده هم باید بکند. مال غیر است و لم يأذن. البته بنابر امتناع که خود مرحوم آقای خویی قائل به امتناع هستند. اما بنابر اجتماع اشکال ندارد. عمل حرامی انجام داده لکن درست است. سجده اش درست است.

او كان المكلف غیر مکلف بالسجده و كان تکلیفه، و كان بأن كان بهتر است. بأن كان تکلیفه مثلاً الایماء؛ تکلیفش این است که با چشم نشان بدهد. یا حالا فرض کنید مثل نماز میت که توش سجده ندارد.

و اخرى يكون لطهارة اثر آخر غیر جواز التیمم و كان ذلك الاثر فی عرض الاثر الشرعی لطهارة الماء، كجواز السجدة علیه؛ چون می خواهد روی تراب سجده هم بکند دیگر. پس تراب دارای دو اثر است. یکی در عرض آب است یکی در طول آب است. آن که در عرض آب است سجده کردن است. با آب در یک رتبه است. آن که تیمم است در طول آب است. یعنی اگر آب نباشد تیمم می کند.

اما الصورة الاولى که هیچ اثری غیر از تیمم ندارد، فلا ينبغي الاشکال فی جریان اصالة الطهارة فی الماء بلا معارض، ایشان از راه تعارض گرفتند. لعدم جریان این اصالة الطهارة فی التراب، لعدم ترتب اثر علیه. وقد ذکرنا ان تجیز العلم الاجمالی يتوقف علی کونه متعلقاً بالتکلیف الفعلی علی کل تقدیر، دیگر توضیحاتش گذشت دیگر ایشان تکرار می فرمایند.

بعد می فرماید که: اذ النجاسة علی تقدیر وقوعها فی التراب لا یترب عليها عدم جواز التیمم، عدم جواز عرض کردم ممکن است مراد عدم صحت باشد، ممکن است مراد حرمت تیمم باشد. لکن چون مرحوم آقای خویی در این جور موارد، مرحوم آقای نائینی و مرحوم آقای خویی و اینها در این جور موارد، حتی اگر دلیل آمد که لا تیمم بالتراب النجس، حملش می کنند بر حکم وضعی نه بر حکم تکلیفی.

این را ما چند بار توضیح دادیم. ما مواردی داریم که نهی است و نفی است، آقایان حمل بر حرمت نکردند، حمل بر حکم وضعی کردند. یا به اصطلاح خود حضرات، مولوی نگرفتند، ارشادی گرفتند. مثلاً لا صلاة الا بفاتحة الكتاب، لا صلاة الا بالطهور مثلاً؛ لا تصلى الا و انت، لا تصلى الا و انت مستقبل قبله، مثلاً لا تحرم من غير مواقيت التي وقتها رسول الله (ص)؛ لا ينبغي لك الاحرام الا من المواقيت التي وقتها رسول الله (ص).

پس بنابراین تارة به اصطلاح نجاسة لا يترتب عليه عدم، عدم جواز را می خواستند بگویند. ظاهراً ایشان مرادش عدم صحت تیمم است. ظاهراً این طور است. و الا چون بعدش هم دارد ایشان. بل عدم جواز تیمم چون عدم جواز معنایش این است که تکلیف باشد. یحرما عليك التيمم. با وجود آب یحرم. اینها عقیده شان این است خوب دقت کنید، اینها عقیده شان الان متأخرین اصولیین اهل شیعه، عقیده شان این است که اینها اوامر ارشادی هستند. مثلاً لا تصلى في وبر ما لا يأكل لحمه؛ می گویند این ارشاد است به مانعیت میته. لا تصلى في وبر ما لا يأكل لحمه. این الان مشهور است. مثل مثلاً لا تصلى في الحرير، یعنی حریر مانعیت دارد. نهی مولوی نیست. این جور نیست که مثلاً شما جایز نیست برایتان. جایز نیست نیست. صحیح نیست. این ارشاد است برای مانعیت، ارشاد است به شرطیت، ارشاد است به موضوعیت، اگر امر هم توش باشد ارشاد است به جرئیت یا شرطیت.

چیز نیست اینها تکلیف نیست. و لذا این مثلاً بل عدم جوازه، یعنی عدم صحت. البته عرض کردم دیدم بعضی از این آقایان معاصر ما در مبحث نهی در عبادات و معاملات، در آن بحث اصولی، می گویند ما تعجب می کنیم چرا اصحاب اصلاً این بحث را مطرح کردند. خب مثلاً مطرح کردند لا تصل في وبر ما لا يأكل لحمه، دلالت بر فساد می کند یا نه؛ می گوید خب اصلاً خودشان گفتند که این ارشاد است به مانعیت. یعنی اصلاً این آقا تعجب کرده از این طرف می گویند بحث است که امر در عبادات مقتضی فساد هست، نهی در عبادات معذرت می خواهم، مقتضی فساد هست یا نه؟ از آن طرف می گویند این ارشاد است، یعنی فاسد است. یعنی چه؟ دو تا بحث یعنی چه؟ اسم قائلین را نمی بریم آقایان خودشان مراجعه کنند.

اصلاً متحیر شده که این دو تا حرف آقایان از آن طرف شما می گویند این معنایش فاسد است، فساد است. لا تصل في وبر ما لا يأكل لحمه، یعنی نماز، یا لا تصل في الحرير، نماز فاسد است و باطل است. از آن طرف می گویند نهی در عبادات مقتضی فساد هست یا نه؟ از آن طرف می گویند ارشادی است، ارشاد به فساد است؛ از این طرف می گویند نهی مقتضی فساد هست یا نه؟ این برای بعضی از این آقایان

نگاه می‌کردم در کتابش، اصلاً محل شبهه شده تصور کرده که مثلاً یک چیزی است مثلاً، چه جور اصلاً بحث می‌کنند، راست هم هست، اجمالاً مطلب درست است.

ما یک وقت دیگر هم اشاره کردیم اینها مشکلات فنی است. یک سری مسائل در یک زمان با یک دیدگاه معینی مطرح می‌شود، زمان دیگر یک چیزهای دیگر اضافه می‌شود، باز همان مسئله را با همان دیدگاه اول می‌بینند. این راست است. این مسئله در اصول اهل سنت مطرح شده، یک دیدگاه خاص خودش را دارد. بعد در اصول متأخر شیعه این طور شد. خوب دقت کنید. در اصول متقدم شیعه این طور نبود. اصولی‌های قبلی ما مثل سنی‌ها مثل اصول اهل سنت آورده بودند. در این اصول متأخر شیعه مفروضه گرفته شد که این به معنای ارشاد به مانعیت یا جزئیت یا شرطیت یا قاطعیت، چون مانع هم داریم، قاطع هم داریم. یک چیزی مانع است یک چیزی قاطع است. قاطعیت، این ارشاد گرفتند. این چون در تفکرات اخیر ما شده، حالا یک وقتی من توضیح دادم نمی‌خواهم الان تکرار بکنم.

یک نکته این است. یک نکته دیگر خوب دقت بکنید این مسئله مهمی است. چون مثلاً می‌گوید بل عدم جواز؛ عدم جواز یعنی چه، یعنی حرمت تیمم؟ اگر انسان آب داشت تیمم حرام است، یعنی حرام است؟ یعنی مثل همین که عرض کردم مولویت دارد، یا نه مراد از عدم جواز تیمم باطل است. مرحوم استاد هم یک تعبیر مغلقی آوردند. انشاء الله از مقرر ایشان است.

عدم جواز، چون بعدش هم می‌گوید ایشان می‌گوید انما هو من جهة التمكن من الماء الطاهر لا من جهة النجاسة التراب، بعد یک سطر بعدی، لانها ان كانت واقعة في الماء، اگر نجاست در آب باشد، فهي مقتضية لجواز التيمم؛ این که ظاهراً مقتضیه دارد به وجوب تیمم. تعبیر جواز کردند در خود کتاب. خب اگر ماء نجس بود واجب است تیمم نه جواز. در خود کتاب، حالا مگر به قول همیشه ما شوخی می‌کنیم اشتباه چاپخانه باشد.

به هر حال مقتضیه لجواز التيمم لا لعدم جواز؛ جواز را در مقابل، نه اگر آب نجس باشد وجوب تیمم است. این می‌گویم این کلمه آنجا اول مطلب هم بود همین، اینجا هم هست.

یکی یک نکته ای است که ما عرض کردیم و نکته اساسی شاید نظر مرحوم استاد چون مبنایشان هم اجمالاً همین است. شاید نظر مرحوم استاد در تمام اینها همان جواز وضعی باشد که صحت تیمم است. نه جواز تکلیفی. و این نکته فنی اش این است؛ در آیه مبارکه داریم که و لم تجدوا ماء افتيمموا صعيدا طيبا، امر به تیمم شده. آن که محل بحث است آیا این امر به تیمم مثل قم، خود تیمم متعلق امر است، خوب دقت کنید. آن وقت بحث وجوب و عدم وجوب می‌آید. اگر این جور فهمیدیم. یعنی اگر این جور فهمیدیم که مثلاً یا ايها الذين آمنوا اذا

قمتم الى الصلاة فاغسلوا وجوهكم؛ خود غسل امر دارد، خود وضو امر دارد، این می شود وجوب وضو. یا بگوئیم نه این فاغسلوا ولو به صیغه امر است، مراد جدی چیز دیگری است. این فاغسلوا به عنوان اینکه این غسل محقق طهارت است. چون بعد از ذیل خود آیه بعد از تیمم می فرماید یرید الله بکم الیسر و لا یرید... و یرید الله لیطهرکم؛ هدف اساسی تطهیر است. پس این فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم ولو به صورت امر است ظاهراً، لکن مراد جدی این است که شما با طهارت باشید به وسیله غسل وجه.

فلم تجدوا ماء، با طهارت باشید با تیمم. خوب روشن شد؟ که آیا خود وضو یا خود تیمم متعلق امر است؟ مثل قم، خود قیام متعلق امر است. اگر این باشد، این جامی گوئیم وجوب تیمم، حرمت تیمم، وجوب وضوء، حرمت وضوء، یا کراهت وضوء، الی آخره. اما اگر نه بگوئیم نه مراد محصلیت طهارت است، اینها محصل طهارت هستند، اینها از قبیل متعلق امر نیستند، اینها اصلاً ف تیمموا ولو امر به تیمم خورده، امر متعلق نیست که وجوب در آن تصویر بشود.

پس این و اگر این باشد، بیشتر یعنی باید بحث را برد روی صحت و فساد. ظاهراً مراد استاد باید این باشد.

س: جواز به معنای وجوب باشد چه اشکالی دارد؟

ج: خب چون بعد می گوید مقتضیه لجواز التیمم

س: به معنی وجوب باشد،

ج: جواز به معنای وجوب؟

س: به معنای وجوب، بله حاج آقا چرا استفاده نشود

ج: جواز یعنی وجوب؟

س: مثلاً می گویند بعد از غسل جنابت نماز جایز است، یعنی واجب است. جایز اعم از، یعنی مقابل حرام دیگر

ج: به خلاف ظاهر است. چون مقتضیه لوجوب التیمم فلم تجدوا ماء ف تیمموا؛ این که ظاهرش مقتضی وجوب است که.

س: یعنی اگر این اتفاق افتاد جایز است یعنی واجب است.

ج: آن جایز آنجایی تواند به معنای صحت باشد. آن خلاف ظاهر است که بگویند جایز، مرادش اعم از کراهت و استحباب و وجوب

و... خیلی خلاف ظاهر است. چون ظاهرش این طور است؛ مقتضیه لجواز التیمم. عین عبارت را خواندم. خب مقتضیه لوجوب التیمم.

س: استفاده می شود به معنی

ج: لا لعدم، این عدم جواز، به قرینه عدم جواز هم باید بخوانیم وجوب.

علی ای حال یک مشکلی در این عبارت ایشان این است.

خب روشن شد؟ حالا غیر از این توضیح عبارتی برگردیم به اصل مطلب.

اذ النجاسة علی تقدیر وقوعها فی التراب لا یترب علیها عدم جواز التیمم؛ این درست است. یعنی حرمة التیمم. لکن ظاهرا مراد بطلان التیمم است.

س: چرا مرددا بیان می کنید؟ روشن است که منظور بطلان است. یعنی خیلی بعید است ایشان

ج: بعید است خب

س: یعنی حتما ۶:۲۳ تیمم در فرض وجود ماء حرام باشد.

ج: حرام باشد؟

س: مسلم است که حرمت منظور است

ج: خب این حرفی است که مثل لا تصل فی وبر ما لا یأکل لحمه می زنند.

س: خب نه این جای تردید ندارد، روشن است که عدم جواز تیمم منظور بطلان تیمم است.

ج: آن مصطلح نیست چون بعدش هم جواز تیمم آورده.

س: آن جواز هم مستند به این است که

ج: وجوب تیمم، به قول ایشان وجوب، نه جواز.

س: دلیلش این است که وجوب شرعی ندارد

ج: این که نمی شود

س: جواز شرعی داشته باشد

ج: وجوب شرعی دارد.

س: وجوب عقلی اش کفایت بکند

ج: وجوب عقلی ندارد که، ف تیمموا که وجوب شرعی است دیگر

س: از باب مقدمیت وجوب شرعی اش منتفی باشد،

ج: مقدمه نیست که خودش اینها چون ف تیمموا امر خورده، مثل فاغسلوا وجوهکم

س: خب ارشاد روی همان وجوب مقدمی

ج: نه ظاهرش که ارشاد نیست.

بعدش هم ظاهر آیات آن نکته ای را که من عرض کردم یرید الله لیطهرکم، اصلا حقیقت مراد تطهیر است، طهورت، طهارت. پس تیمم امر ندارد. عرض کردم این که لعدم جواز التیمم، شما می فرمایید ظاهر است که مراد بطلان است. درست است این الان در ذهنیت آقایان هست این. اما این معلوم نیست در کلمات قدمای ما بوده یا در کلمات مثلاً اهل سنت بوده. اهل سنت که ظاهراً تا آخر همین کار را دارند، ما عوض کردیم.

بینید من عرض کردم در کلمات قدما دارد مثلاً و تحرم الصلاة فی ثوب ما لا يأکل لحمه؛ یا و یجب فی الصلاة البرائة و الركوع؛ این تعبیر یجب کرده. هست در کتبشان.

س: خب تکلیف خیلی روشن نبوده

ج: آنها روشن نبود؟ خلاف ظاهر است.

الان حالا به مناسبت نمی خواستم وارد بحث بشوم، شما اگر عروه را نگاه بکنید مخصوصاً این عروهایی که سی چهل تا حاشیه دارد. در عروه اوایل بحث صلات بعد از اذان و اقامه، فصل فی واجبات الصلاة. رکوع و سجود و اینها را به عنوان واجب آورده. یک نفرشان تعلیق نزده که اینها واجب نیستند. چون اوامر اجزاء حمل می شود بر ارشاد.

این تعبیر عروه فصل فی واجبات این با مقدمه قدما است. این با تفکر قدما است. این یک تفکری است الان پیدا شده. این نکته دارد، من این را می گویم نه اینکه خیال کنید پا در هوا دارم صحبت می کنم یا، می گویم این آقا برداشته نوشته یعنی چه اینها می گویند مثلاً لا تصل

فی ویر ما لا یا کل لحمه، نهی دلالت بر فساد می‌کند. خب ایشان ملتفت نشده، قدامی اصولی ما و سنی‌ها از لا تصل حرمت فهمیدند. و لذا بحث کردند که این حرمت ملازم با فساد هست یا نه؟

الان اصولیین ما حرمت نمی‌فهمند، این را دقت بکنید. فهم عوض شده است. من توضیح ندادم. به قول شما چرا می‌گویید تردید، تردید صحبت کردم، اصلاً شما کلمات قدما را نگاه بکنید، و تحریم الصلاة فی کذا، تحریم دارد.

س: خب آنها منظورشان این است که چون کسی که در حریر نماز بخواند دوباره نمی‌خواند، ترک صلاة کرده

ج: نه نه، ظاهرش آنها از نهی همان حرمت را فهمیدند. چون دلالت اولیه نفی بر زجر است.

عرض کردم ما یک بحثی هم مطرح کردیم در توضیح این مطلب که کدام یکی درست است. ما یکی از راه‌های بسیار خوب را در فهم این جور موارد، آن تبدیل می‌دانیم. تبدیل اراده تشریعی به اراده تکوینی. این نهی را آنها می‌گویند زجر است، یا امر بآس است. یعنی وقتی می‌گوید اخراج من الدار، کأنما دستش را گرفت از اتاق کرد بیرون. وقتی گفت لا تخرج کأنما گرفته‌اش، ببینید دقت بکنید کأنما گرفته‌اش. این گرفته‌اش یک چیز است، این که در را قفل کرد چیز دیگری است.

شما تفسیر بکنید اراده تشریعی را به اراده تکوینی. این چون خیلی پیش ما موثر است این تفسیر. خوب تأمل کردید چه شد؟ یک دفعه می‌گوید لا تخرج من الباب، این چیست؟ فقط دستش را بگیرد بیرون نرود، یا نه، در را قفل می‌کند، نمی‌تواند بیرون برود. این حکم وضعی است، این فساد است. این لا تخرج من الباب، یعنی می‌گوید شما ۲۷:۳۷ نماز باطل است، خب بلند شو نماز بخوان، فی ویر ما لا یا کل لحمه نماز باطل است. ده بار هم نماز بخواند باطل است. دستش را نگرفته. قدما می‌خواستند بگویند نه دستش را هم گرفته.

خب دقت، این یک ظرافتی است که گاهی بعضی که خیلی ادعای مقامات بالا دارند ملتفت نشدند. این ظرافت فنی دارد، این جور نیست که قصه خیلی...

و تعجب آور است هیچ کس من ندیدم در عروه، تا آن جایی که من دیدم، حالا من چهل پنجاه تا حاشیه که ندیدم، شاید بیست سی تا حاشیه دیدم در عروه، این فصل فی واجبات الصلاة را هیچ کس تعلیق نزده. طبق این تصور اخیر اصلاً این عنوان باطل است. واجبات صلات نباید بگوید، اجزاء صلات بگوید. چون تمام اوامر حمل می‌شود بر ارشاد، معنا ندارد واجبات. می‌گوید رکوع واجب است، قرائت واجب است. طبق این تصویری که اینها دارند، اینها ارشادی است دیگر واجب معنا ندارد.

س: باز هم ملازمه ندارد. ممکن است که نهی به معنای اعتبار زاجریت باشد، ولی حرمت استفاده نشود. یعنی باز هم در نتیجه

ج: حرمت استفاده نشود؟

س: فقط همان بطلان باشد در خصوص اجزاء باشد

ج: خب این فهم قدیم نبوده. چون آنها اصل اولی مثل لا تصل را زجر می دیدند.

س: نه حتی اگر زجر باشد، حتی اگر اعتبار به زاجریت باشد،

ج: خب نه دیگر آقای خویی، متأخرین مثل آقای نائینی می گوید زجر نیست.

س: نه مثل حاج شیخ و اینها که می گویند زجر است، اعتبار زاجریت است، ملازمه ندارد با بطلان.

ج: چرا

س: می شود هم نهی به معنای زاجریت باشد و هم

ج: آن در بحث دیگری است. آن در غیر نهی در عبادات. در غیر آن جایی که فرض کنیدا تبع مثلاً گفت. مثلاً من باب مثال. یا در غیر از، مثلاً لا تصل اگر گفت. آن ملازمه ندارد آقایان قائلند عده ای که بین ملازمه بین زاجریت و بطلان ندارد. لکن ما خب یک تقریب خاص خودمان رفتیم. در آنجا ملازمه، ملازمه هم قبول نکردیم ما. این آقایان مثل آقای خویی و دیگران، در بحث ملازمات، چهارتا آوردند مثل مرحوم آقای اصفهانی. بحث مقدمه را آوردند، بحث نهی از ضد را آوردند، بحث ضد را آوردند، اجتماع امر و نهی و مسئله نهی در عبادات، مقتضی فساد هست یا نه؟

ما عرض کردیم در آنجا این تلازم هم نیست. این ظریف نیست این نکته ای که آقایان گفتند. دو تا مدلول است. در عرض هم هستند. ممکن است یکی اظهر باشد و یکی غیر اظهر باشد. و الا دو تا مدلول است. یک مدلول زاجریت است یک مدلول بطلان عمل.

آقایان ملازمه گرفتند. این تفکر سابق اصولی اهل سنت بوده است. اینها را ما چون حالا شما فرمودید من باز می کنم چون نمی خواستم وارد این بحث بشوم. اینها نکات بسیار جالبی در تاریخ اصول و تدوین اصول و تفکر اصولی دارد. آنها از نهی علی کل حال چه اجزاء باشد چه شرایط باشد چه کل عمل باشد، آنها از نهی ابتدائاً زجر را فهمیدند. در تفسیر نهی، زجر. آن وقت بحث کردند که این زجر ملازمه با فساد دارد یا ندارد.

لذا اینها شده چهار تا بحث ملازمه. یکی هم همین است.

ما عرض کردیم به ذهنمان این جزو ملازمات نیست. همچنان که دلالت بر زجر می کند دلالت بر فساد هم می کند. بالملازمه هم نیست، دلالت خود وضعی است فرق نمی کند.

آن وقت نکته اش را چون نوشتند آقایان و نشنیدید من عرض می کنم. آن نکته فنی پیش ما این است که صیغه نهی یک صیغه دارد، یک ماده دارد، یک هیئت دارد. ماده اش دلالت بر فساد می کند؛ هیئتش دلالت بر زجر می کند. آن نکته فنی اش نزد ما این است.

وقتی گفت لا تبع، وقتی گفت لا متصل، چون لا اعدام است. خود لا، مفاد لا اعدام و نابود کردن است. لکن این معنای اعدام معنای حرفی است، اسمی نیست. معنای حرفی طبیعتش اندکاک است. باید در یک چیز دیگر اندکاک باشد. این لا می آید در صیغه اندکاک می شود، نتیجه اش زجر است که حرمت است. می آید در ماده مندک می شود نتیجه اش فساد است. این هم تقریب منحصر به خودمان. کس دیگری نگفته.

و لذا به نظر ما دو تا مدلول با هم هستند. تلازم هم نیست.

س: خب اگر معنای اندکاک دارد مندک در دو تا چیز باید باشد

ج: خب در دو چیز می شود دیگر

س: مندک در دو تا نمی شود

ج: چرا دیگر

س: اصلا مندک در صیغه نمی شود چون صیغه هم معنای حرفی و اندکاک دارد.

ج: داشته باشد

س: حرف در حرف مندک است.

ج: اشکال ندارد. اندکاک حرف در حرف اشکال ندارد.

چون اصلا یکی از نکات مهم آوردن هیئات در لغت عربی و آن حروف در فارسی قید و قیود، و هیئات در لغت عربی، هدف یک مقدار زیادی اختزال است یعنی اختصار است. و لذا معانی حرفی خیلی معانی دقیق هستند. ما چند بار گفتیم در هر جامعه‌ای که حروف زیاد باشد علامت رشد عقلی آن جامعه است. اصلا لغتی که حروف دارد علامت رشد است. چون هر معنای حرفی یا هیئات در لغت عربی دارای معانی حرفی هستند اندکاک. آن وقت این اندکاک چون هی منک در یکی دیگر، این گاهی می شود یک کلام مختصر را اگر شما باز کنید دو سطر بشود.

همین سرت من البصره، همین سرت، چون یکی ماده سیر است؛ یکی هیئت فعل ماضی است؛ باز خود هیئت فعل ماضی مدلول دارد. یکی نسبتش به متکلم است؛ یکی نسبت ابتدایی دارد؛ تمام این نسب و معانی اندکاک را، چون اگر بخواهیم باز بیاوریم ممکن است یک سطر و نیم بشود. اما با یک سرت من البصره شما همان را افاده می کنید.

و در بحث جمله به اصلاح شرطیه ما همین را گفتیم. آنجا اندکاک در اندکاک است. چند تا اندکاک نه یکی.

س: نه اشکالی ندارد ولی چون معنای حرفی نیازمند هستند به مقوم دیگر، آن مقومش اینجا نمی شود معنای حرفی باشد.

ج: چرا اشکال ندارد. یعنی در ضمن او اندکاک در او. مثل ان جاءک زید فاکرمه. این فاکرمه که یک فرض کنید مثلا امر است، منک شده در تغییری که مفاد عند است. در عین حال اندکاکش اشکال ندارد. و لذا این باید باز بشود. معنای حرفی طبیعتش این است که و هیئات باید باز بشود. کاملا باید باز بشود.

حالا هیئات فعل باشد، هیئات اشتقاقی باشد، اینها کاملا باید باز بشود.

علی ای حال این تعبیری را که ایشان در اینجا کردند، روی مبانی شان بیشتر به معنای صحت باید باشد. این تعبیر لعدم جواز التیمم یعنی عدم صحت التیمم. لکن متعارف در فقها یعنی حرمة التیمم. در این اصولیین متأخر ما زدند به ارشادیت، لکن این نیست. البته با قطع نظر از این مناقشات اصولی ما عرض کردیم شاید از بعضی از ادله هم در بیاید که اخلال به شرایط غیر از اینکه عمل باطل است، خودش هم عقوبت دارد؛ چون اینها تصویر این مطلب را نکردند.

س: خب اینها در بحث عقوبت واجب غیری تصویر کردند.

ج: نه واجب غیری نیست نه، تکلیفش است.

یعنی گفتند اگر شما در لباس غیر مأکول میته نماز خواندید، فقط نمازت باطل است. بعد آن لباس را بگذار، نماز درست بخوان، نمازت درست است. ما این احتمال را دادیم همان نماز خواندن در میته هم خودش عقاب دارد؛ ولو درست هم نیست.

س: چون لعب است چون تشریع است

ج: غیر از لعب، اصلاً خودش به عنوان تشریع، از خود امر این را دریاوریم. البته عرض کردم این معروف نیست الان. الان معروف نیست. لکن ظاهر کلمات قدما و اصولیین اهل سنت همین است. حالا این را از کجا اثبات بکنیم یک بحث دیگری دارد باید برگردیم به روایت، چون ما همه این چیزها را ارجاع به روایات می دهیم.

از بعضی از روایات این در می آید که اصلاً نفس این که انسان در لباس نجس نماز بخواند این خودش عقاب دارد ولو بعد در لباس پاک بخواند. خوب دقت کنید. یکی از فروع مسئله این است.

س: خب چون منفک از ۳۵:۴۷

ج: نه منفک نه اصلاً فرض کنید می خواسته تعبد هم بکند، قصد لعبیت نداشته باشد.

س: خب نمی شود قصد نداشته باشد.

ج: چرا این قدر مردم هستند گفتند خون سید الشهداء (ع) را ریختند به خاطر تقرب الی الله. چه مشکلی دارد که

س: نه اگر کسی می داند شارع لباس در حریر را نمی خواهد، عمداً در حریر نماز بخواند دارد مسخره می کند

ج: نه نگفته نمی خواهم، گفته باطل است، نگفته نمی خواهم. زجر که نکرده

س: خب نه این که می فرمایید

ج: این که می گوید نمی خواهم زجر است که، حرمت است. مفروض این است که آقایان حرمت در نیاوردند.

س: نه در خصوص این مسئله که اگر کسی در غیر حریر بخواند، در حریر هم بخواند معصیت کرده، چون این فعلش منفک از لعب

نیست

ج: نه شما می گوید نمی خواهید، نه شارع گفته باطل، نگفته نمی خواهد که

س: خب این طرف چه جوری فهمیده

ج: خب می گوید می خواهم بخوانم نماز است دیگر، هم با حریر می خوانم هم بدون حریر، هم نجس بخوانم هم پاک

س: می داند شارع نمی خواهد و باز هم

ج: نمی خواهد شما دارید می گوید، کجا نمی خواهد؟

س: نه او چه می داند

ج: او می گوید شارع گفته باطل است. نمی خواهد توش نیست. شما می گوید نمی خواهد. حواستان را در مناقشه و مناظره جمع بکنید.

نمی خواهد یعنی چه، یعنی حرمت. حرمت را که قبول نکردیم. آن لعب به نمی خواهد زنید، باطل است، خیلی خب باطل باشد.

اینها ظرافت هایی دارند عرض می کنم ما در اصول خیلی مباحثی داریم که از اینها غالبا رد می شویم. اینها باید درست بشود چون زیربنای کل اصول است.

آن وقت در ما نحن فیه آن نکته اصلی اش غیر از این جهتی که گفتم، در ما نحن فیه این است. فتمموا خوب دقت بکنید، وجوب تیمم است، یا فتمموا می گوید شما کارتان تیمم است، کار به وجوب ندارد. آن که واجب است تحصیل طهارت است. آن که واجب است طهارت است، آنکه واجب است، واجب هم نه، آن که شرط است لا صلاة الا بطهور. ولو ظاهرش امر است، لکن مراد وجوب نیست. یا فاغسلوا وجوهکم مراد وجوب نیست. وجوب غسل ما نداریم. خوب تأمل بکنید. آن که ما داریم طهور، معذرت می خواهم طهور می خواهیم. طهور در یک صورتی با آب است، طهور در یک صورتی با خاک است.

پس این امر فاغسلوا ندارد. آنها که گفتند وجوب وضوء مرادشان این است که متعلق امر گرفتند. آنها که گفتند مطهریت است، محصلیت طهارت است، آنها متعلق را نگرفتند. اینها گفتند این نشان می دهد که این محصل طهارت است. وقتی آب داریم محصل طهارت آب است. وقتی نداریم خاک است. روشن شد؟

این جواز و عدم جواز این جور معنا می شود. البته من در ذهنم فعلا نسبت نمی دهم، فکر می کنم آقای خویی مبنای دوم را دارند. فکر می کنم آقای خویی در بحث هایشان مبنای دوم. اگر مبنای دوم باشد جواز در اینجا دیگر معنا می دهد، دیگر وجوب نیست. این که شما فرمودید جواز مال امر هم نیست.

این نکته فنی دارد روشن شد؟ پس مراد از جواز که گفتند یا حرمت که گفتند یا عدم جواز که گفتند، مرادشان این است که خود وضو و تیمم متعلق تکلیف نیست. اما الان خیلی، ظاهر اهل سنت و خیلی از علمای ما ظاهرش این است که متعلق است. مأمور بالتیمم، يجب علیه التیمم. تعبیر دارند يجب التیمم للکذا و کذا، تعبیر هست. اینها که به يجب، نکته فنی روشن شد؟

اینها را من عرض می کنم که شما از همین الان هی تصمیم گیری بکنید که آیا يجب التیمم بگوییم یا بگوییم یصح التیمم در این موارد. این موارد کذا جای تیمم است. جای تیمم داریم و وجوب تیمم.

پس این لفظ که توجیه بکنیم که مثلاً، ظاهرش من فکر می کنم مبنای استاد هم دوم است؛ چون دیگر حالا یادم رفت از طهارت در بحث طهارت، در ذهنم می آید حتی در بحث هایی که ما بودیم با اینکه طهارت نبود یک وقتی ایشان متعرض شدند. و به هر حال مراد از عبارت این است.

پس اذ النجاسة علی تقدیر وقوعها فی التراب لا یترب علیها عدم جواز التیمم؛ یعنی عدم صحت تیمم.

س: فصل فی واجبات در عروه مرحوم آقای خویی می فرمایند لا ریب فی ان الصلاة مؤلفة من عدة و قیود الوجودیه و عدمیه و ما کان معتبرا فیها غیرا و تغیرا معبر عنه بالجزء

ج: پس این تعلیقه جدید ایشان است، من تعلیقه قدیم را دیدم. این تعلیقه جدید ایشان است.

س: و ما کان تقید به معتبرا من القید فهذا الشرط

ج: فقط در این تقریرات ایشان نوشتند؟

س: در موسوعه آقای خویی

ج: همین تعلیقه جدید است. من تعلیقه جدید را ندیدم. ما تعلیقه جدید، درس ایشان بودیم نه اینکه. چون ایشان تعلیقه اولشان را در همان اوایل مرجعیتشان نوشته بودند در همان جلسه استفتاء به اصطلاح متعارف. بعد که یک دوره کامل سریع عروه را از اول تا آخر گفتند که ما در این دوره بودیم، بعد تعلیقه را عوض کردند.

س: توی درس است، تعلیقه نیست

ج: همین درس دوم منتقل شده به تعلیقه.

.....
ببینید تعلیقه را ببینید. یک عروه هست که چاپ مدینه العلم است. این تعلیقه جدید است. خود تعلیقه هم چاپ شده مستقلاً. دقت بکنید. یک عروه‌ای هست پنج حاشیه‌ای، آن تعلیقه قدیم است. یک عروه‌ای هست نه حاشیه‌ای، آن هم تعلیقه قدیم است. یک عروه در لبنان چاپ کردند آقای خویی، آن هم تعلیقه قدیم است. یک عروه تنها با حاشیه ایشان چاپ شده، در مدینه العلم قم. این تعلیقه جدید است. شاید یک سوم تعلیقات ایشان تعویض کردند. این در

ندارند؟

س: پیدا نکردم

ج: نه عروه چاپ جدید دیگر بیاورید. عروه یک جلدی. دو جلدی

س: همان که جامعه مدرسین چاپ کردند؟

ج: نمی دانم جامعه را در ذهنم دقیقاً، چون جامعه مدرسین بعد چاپ کرده

س: چون هم نوشته جدید در خیلی جاها دو تا تعلیقه

ج: من جامعه را که دیدم یکی آورده ندیدم دو تا

ببینید آقای یک عروه هست العروة الوثقی دو جلدی چاپ مدینه العلم، فقط تعلیقه آقای خویی دارد. العروة الوثقی فقط تعلیقه آقای

خویی. یکی هم یک کتابی التعلیقة على العروة الوثقی، این جداگانه چاپ شده. این تعلیقه جدید است. روشن شد؟

در تعلیقات من ندیدم تا حالا. شما از درس خواندید، آن بحث دیگری است. خوب شد فرمودید. من تعجب می کنم، مگر در تعلیقه

جدید آمده باشد.

پیدا کردید؟ کس دیگری دارد این کتاب را؟ یک دو جلدی عروه هست چاپ مدینه العلم که فقط تعلیقه آقای خویی را دارد.

س: تعلیقه ندارد

ج: ندارد. عرض کردم ندارد. تا آن جایی که من دیدم بیست سی تا حاشیه دیدم، یعنی کم نگاه کردم. ندارد.

و به هر حال و تعجب است که در درس گفتند منتقل نکردند در تعلیقه. این کسی که می گوید فصل فی واجبات الصلاة معلوم شد نکته چیست؟ باید این آقایان جدید باید عوضش بکنند دیگر، نباید بگویند واجبات. چون اینها اوامری که به اجزاء خورده می گویند اینها ارشادی است، پس واجبات یعنی چه.

س: خود سید مبنایش چه بوده؟

ج: سید ظاهرا مبنایش همان است که ما از متون قدیم فقهی آورده

س: بالاخره وجوب اتیان که دارد

ج: به عنوان صلاتیت یا نه فی نفسه؟

س: ۴۳:۴۴

ج: نه رکوع چون جزء صلات است. اگر شما بلا رکوع خواندید، عمل حرامی انجام ندادید، اینها این طور می گویند، نمازتان باطل است، دو مرتبه بخوانید درست است.

س: چه بگویند به جای وجوب

ج: باید بگویند اجزای صلات

س: تمام اجزای صلات را شامل می شود؟ مستحبات و

ج: نه آن اجزای مستحبی بحث دیگری دارد.

چون مخصوصا که آقایان امر اوامر به معنی احکام وضعیه را مستقل در جعل نمی دانند. درست هم هست یعنی مبنای درستی است.

بینید دقت بکنید یعنی اگر گفت مثلا اذا عرفت ان تصلی، يجب علیه ان تصلی، يجب عليك الركوع فی الصلاة، بینید حتی اگر یجب

آورد. خوب دقت کنید آن بحث اصولی این است. می گویند حتی اگر یجب آورد باز هم واجب نیست.

نکته فنی اش را چند بار گفتم.

چون می گویند اگر گفت اذا مثلا تصلى يجب عليك الركوع، یا اصلا يجب عليك الرجوع فى الصلاة؛ چون می گویند يجب عليك الركوع اشاره است به اینکه صل به عشرة اجزاء منها الركوع؛ صل مع الركوع. این صلات است، حتى اگر تعبیر به يجب کرد، از نظر قانونی، جزء قابل وضع نیست، حتى تعبیر وجوب بیاوریم. آنهایی که می گویند اجزاء و شرایط قابل جعل نیستند، مرادشان این است. نه قابل نیست به لفظ گفته بشود، ممکن است به لفظ گفته بشود، يجب عليك الركوع فى الصلاة؛ حتى اگر گفت يجب عليك الرجوع فى الصلاة. این در حقیقت می گوید نمازی که ده جزء است را انجام بده. ارجاعش به جزئیت است. و لذا او امر جزء اصلا امر به آنها تعلق نمی گیرد، وجوب تعلق نمی گیرد. این که می گوئیم تعلق نمی گیرد نه اینکه لفظا نمی شود گفت. لفظا می شود گفت هیچ مشکلی ندارد يجب عليك الركوع فى الصلاة. لکن این می گویند لبا این است؛ نماز ده جزئی که یکی از آنها رکوع است بخوان. آن امر خورده به مجموع. این يجب مراد این است که امر خورده به مجموع. این مراد اینکه احکام وضعیه قابل جعل مستقل نیستند.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين